

دُرستان

گزیده‌ای از آثار ابودرداء و ام‌درداء

محمد عمر خسرو

دُرستان

گزیده‌ای از آثار ابودرداء و ام‌درداء

محمد عمر خسرو



این کتاب را هدیه می‌کنم به:

سرورم ابودرداء رحمته الله علیه امام زاهد و حکیم مجاهد

و همسر زاهد و فقیه‌شان ام‌درداء دمشقی رحمته الله علیها

و هر جوانی که می‌خواهد خانه‌ای بر پایهٔ ایمان، محبت و احترام بنا کند

فهرست

۱	پیشگفتار.....
۴	زندگی نامه.....
۹	دُرستان.....
۴۰	منابع.....

پیشگفتار

«در خانه‌ام با اصحاب محمد ﷺ همنشین می‌شوم!»^۱

از زمانی که اسلام را دوست داشتم، محبت اصحاب پیغمبر ﷺ نیز در دلم بود و با خواندن قصه‌ها و مناقبشان لبریز از سرور می‌شدم و در کتاب‌های حدیث در پی فضائل آنان سیر می‌کردم. همین موجب شد که با حدیث و اصحاب حدیث آشناتر شوم و از اخلاق و اعتقادشان بیشتر بخوانم و عاقبت آن شد که محبت عمیق و راسخ اصحاب پیغمبر ﷺ و اصحاب حدیث که جدانشدنی نیستند را در دل جمع کنم.

پس از سال‌ها خداوند چنان مقدر فرمود که به بلایی مبتلا شوم که فرصت فراخی برای تفکر فراهم آورد. به امور نافع بسیاری می‌اندیشیدم و از قرآن دعاها می‌جستم و عبرت‌ها بر می‌گرفتم. در خاطر خویش شهرها را قدم می‌زدم و باران شوق، سد روع را می‌شکست.

ای بسا کارا که اول صعب گشت بعد از آن بگشاده شد سختی گذشت

ما برین درگه ملولان نیستیم تا ز بعد راه هر جا بیستیم

دل فرو بسته و ملول آن کس بود کز فراق یار در محبس بود

دلبر و مطلوب با ما حاضرست در نثار رحمتش جان شاکرست

از جمله آن چیزهایی که در فکرم می‌گذشت، گردآوری گزیده‌ای از آثار حکیمانۀ حضرت ابوذرّاء رضی الله عنه به همراه ترجمۀ فارسی بود و این ایده چون بذری در سرم ماند تا این که پیش از شروع رمضان امسال جوانه زد و سرانجام به فضل خداوند بزرگ، ثمرۀ آن را چیده‌ام تا به کتابخانۀ فارسی تقدیم کنم.

۱. «تقیید العلم» (ص/۱۲۵)؛ این سخن از امام عبداللّٰه بن مبارک است و همان‌طور که می‌دانیم در قرن دوم هجری به دنیا آمده و احدی از اصحاب را ندیده است. همنشینی ایشان با اصحاب این بود که در خانه‌اش بنشیند و آثارشان را در کتاب‌ها مطالعه کند.

در ابتدا زندگی‌نامه کوتاهی از ابودرداء رضی الله عنه نوشته‌ام تا خواننده با شخصیت و جایگاه ایشان آشنا شود و در میانه آن ام‌درداء دمشقی رضی الله عنه را هم تا جایی که منابع اجازه داده باشد یاد کرده‌ام. سپس شصت و دو اثر از هردوی ایشان گرد آورده‌ام، به فارسی برگردانده‌ام و در صورت نیاز توضیحی نوشته‌ام تا معنای اثر آشکارتر گردد.

خواننده این کتاب باید بداند که باب زهد و ادب چون باب حلال و حرام نیست و علمای حدیث علیرغم سخت‌گیری در باب دوم، در باب اول تسامح ورزیده‌اند؛ امام عبدالرحمن بن مهدی رحمه الله می‌گوید: «وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حلال و حرام و احکام روایت کردیم، در آسانید سخت‌گیر شدیم و راویان را نقد کردیم، اما به فضائل اعمال، ثواب و عقاب، مباحات و دعاها که رسیدیم، آسان گرفتیم»^۱. همچنین باید توجه داشت که نقل حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله مانند نقل روایات افراد پس از ایشان نیست، چنان‌که عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «حدیث گفتن از پیغمبر صلی الله علیه و آله دشوار است!»^۲، لذا اگر حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نباشد، نمی‌گوییم که ایشان چنین و چنان فرمودند، بر خلاف حکمت‌هایی که از بزرگان پس از ایشان روایت شده است. از آن‌جا که غالب این آثار حکمی را در شرع ثابت نمی‌کنند و چیزی بر خلاف اصول نمی‌گویند، با پیروی از روش امامان حدیث، راه آسان‌گیری را در پیش گرفته‌ام:

نخست. تنها به آثاری که سند صحیح یا حسن داشته باشند اکتفا نکرده‌ام.

دوم. برای اختصار از آوردن سند آثار خودداری کرده‌ام.

سوم. در تفاوت‌های لفظی یا سندی سخت‌گیری نکرده‌ام و یکی را انتخاب کرده‌ام.

همچنین بعضی از آثار اصحاب به طور مرفوع از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز روایت می‌شود و در میان آثار ابودرداء رضی الله عنه هم چنین چیزی دیده‌ام، بنابراین آن‌چه از حضرت ثابت شده باشد را دیگر از ایشان نقل نمی‌کنم؛ زیرا در این صورت حمل بر آن می‌شود که صحابی سخن را از حضرت شنیده و نقل کرده است.

۱. «المستدرک علی الصحیحین» (۱/۶۶۶).

۲. «سنن أبي داود» (۵۱۸۳) و مانند آن در «مسند أحمد» (۱۹۳۰۴) از زید بن ارقم روایت می‌شود.

در پایان از بزرگوارانی که مرا در آماده کردن این کتاب یاری رساندند و با دیدگاه‌های سازنده و زیبایشان به بهبودش کمک کردند، متشکرم و از خوانندگان نیز انتظار دارم که اگر کوتاهی یا اشتباهی در کارم دیدند، آن را با من در میان بگذارند تا در ویرایش بعدی اصلاح گردد. به خوبی می‌دانم و معترفم که زیبایی و ارزش این کتاب نه در کوشش عاجزانه من، بلکه در اصل آثاری است که از صحابی جلیل ابودرداء رضی الله عنه و همسر ایشان به دست ما رسیده است:

ننازم به سرمایه فضلِ خویش به دریوزه آورده/م دست پیش

شنیدم که در روز امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم

و چنان که دعای امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه بود: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَمَلِي صَالِحًا وَاجْعَلْهُ لَكَ خَالِصًا وَلَا تَجْعَلْ لَأَحَدٍ فِيهِ شَيْئًا!».

محمد عمر خسرو

۱۴۴۶/۹/۲۰

زندگی نامه

ابودرداء رضی الله عنه مانند ابوبکر و ابوهریره و جمعی دیگر از بزرگان رضی الله عنه با کنیه اش مشهور است و شهرت با کنیه مانع شده که نامش آشکار بماند. می گویند که نامش «عامر» و لقبش «عُوَیْمِر» بوده است و برخی دیگر عویمر را نام ایشان می دانند.^۱

پیشه اش تجارت بود، چنان که فرموده است: «پیش از بعثت تاجر بودم و هنگامی که اسلام آمد، کوشیدم تا تجارت و عبادت را با هم انجام دهم، اما نشد. پس تجارت را کنار گذاشتم و مشغول عبادت شدم».^۲

داستان اسلام آوردن ایشان بسیار شنیدنی است. ابودرداء رضی الله عنه از خزرج است و گفته اند که در میان انصار از آخرین کسانی بود که اسلام آورد. در جاهلیت بتی را می پرستید و به پرستش آن ادامه داد تا این که روزی به خانه آمد و با صحنه دردناکی روبه رو شد... معبودش را شکسته بودند! تکه هایش را با تأسف جمع می کرد و می گفت: «وای بر تو! چرا از خودت دفاع نکردی؟!». بر اساس آنچه ابن سعد رضی الله عنه نوشته، به فکر فرو رفت و گفت: اگر نفعی در این بت می بود یا می توانست از کسی دفاع کند، باید از خود دفاع می کرد! برخی دیگر نوشته اند که این نکته ساده اما کارساز را همسرش ام درداء رضی الله عنها به او گفته است. نور خدا به قلبش تابید، تنش را شست و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت تا مسلمان شود!^۳

عقل موحدان آن دوران -مانند کتاب آسمانی شان- خالی از تکلف و فلسفه بافی بوده و چنین دلایلی کافی بود تا درستی توحید و بطلان شرک را دریابند و از پرستش کاردستی های

۱. «تاریخ دمشق» (۴۷/۹۶).

۲. ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» (۲/۳۳۸) پس از ذکر این روایت نوشته است: «أفضل آن است که تجارت و عبادت و جهاد را همراه کرد و این که ابودرداء فرموده روش گروهی از سلف و صوفیان است و بی شک سرشت مردم با یک دیگر تفاوت دارد؛ برخی چون صدیق، عبدالرحمن بن عوف و ابن مبارک می توانند این ها را همراه کنند، بعضی نمی توانند و به عبادت می پردازند، و بعضی دیگر در ابتدا می توانند و سپس سست می شوند و برعکس. تمام این ها روا است، فقط این که باید حقوق همسر و عیال را به پا داشت».

۳. «الطبقات الكبرى» (۹/۳۹۵) و «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۰۶).

خود دست بکشند. گزارش شده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه که هنوز مسلمان نشده بود، ابراهیم‌وار می‌گفت: «افسوس بر تو ای عثمان! تو که مردی هشیاری و حق بر تو نهان نماند! مگر این بتانی که قوم ما می‌پرستند، سنگ‌هایی ناشنوا و نابینا نیستند؟ چه سود و زیانی می‌رسانند؟!»، همچنین آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله طفیل بن عمرو رضی الله عنه را برای نابودی بتی به نام «ذوالکفین» فرستادند و طفیل درحالی که آن را می‌سوزاند، می‌گفت:

يَا ذَا الْكَفَيْنِ كَسْتُ مِنْ عِبَادِكَ مِيلَادُنَا أَقْدَمُ مِنْ مِيلَادِكَ^۲

یعنی: «ای ذوالکفین! من از پرستندگان نیستم، میلاد ما پیش از میلاد تو بوده است!». این چه معبودی است که عابدش پیش از او هستی یافته است؟!

جهاد ابودرداء رضی الله عنه با تأخیری که در اسلام آوردن داشت، به تأخیر افتاد و غزوه بدر را از دست داد و در این که غزوه احد را دریافته باشد اختلاف نظر وجود دارد، اما جهاد خندق و آن چه پس از خندق آمد نصیبش شد و نقل‌ها حاکی از آن است که شجاعتی کم‌نظیر نشان داده است. چنان به نظر می‌رسد که تأخیرش در اسلام او را بسیار ناخوش آمده بود، چنان که نه تنها در جهاد، بلکه در دیگر عبادات نیز بس کوشش می‌نمود و روایت شده که از دلیل پایداری‌اش بر عبادت پرسیدند و ایشان فرمود: «یارانم/ از من پیشی گرفته‌اند!». ^۳ پس از درگذشت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در فتوحات اسلامی شرکت داشت و می‌گویند که در یرموک، قاضی ابودرداء رضی الله عنه بود و واعظ ابوسفیان رضی الله عنه. همچنین در فتوحات حمص، دمشق و قبرص نام ایشان را آورده‌اند.

ژرفای بصیرتش را از دو راه می‌توان دید: نخست این که سخنانش را از دل کتاب‌ها بیرون کشید و فور عقلش را دریافت و دوم این که به گواهی بزرگان سلف که نسبت به ایشان شناخت بهتری داشته‌اند گوش سپرد. خالد بن معدان رضی الله عنه می‌گوید: «عبدالله بن عمر/ عمرو می‌گفت:

۱. «تاریخ دمشق» (۲۵/۳۹).

۲. «الطبقات الکبری» (۲/۱۴۵) و «تاریخ دمشق» (۲/۱۴۵).

۳. «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۲۳).

از آن دو مرد خردمند برایمان بگویید. می‌گفتند: دو مرد خردمند کیستند؟ می‌فرمود: معاذ و ابودرداء!،^۱ و معاویه رضی الله عنه نیز ایشان را از حکماء نام برده است.^۲

علمش نیز زبانزد بزرگان اصحاب و اتباع بود، تا جایی که ابن اسحاق رحمته الله چنین حکایت کرده است: «صحابه می‌گفتند که پیروی ابودرداء در علم و عمل از جملگی ما کامل‌تر است!»،^۳ اساس علم دین قرآن است و ابودرداء رضی الله عنه از کسانی است که قرآن را در عهد نبوی جمع کرده بودند و در دمشق روزگار عثمان رضی الله عنه قرآن را نزد ایشان می‌خواندند. یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه به ایشان نوشت که اهل شام نیازمند کسانی هستند که به آنان قرآن و فقه بیاموزد، امیرالمؤمنین نیز کسانی از اصحاب که ابودرداء رضی الله عنه در میانشان بود را فراخواند و فرمود: «برادران شامی شما از من کمک خواسته‌اند تا کسانی را نزدشان بفرستم تا به آنان قرآن و فقه دین بیاموزد. الله رحمتان کند، سه تن از شما مرا یاری دهد!». در نهایت عباده رضی الله عنه در حمص اقامت گزید، ابودرداء رضی الله عنه به دمشق و معاذ رضی الله عنه هم به فلسطین رفت.^۴ کار ایشان در آموزش چنان با توفیق همراه شد که «گفته‌اند در حلقه قرآن‌آموزی ابودرداء بیش از هزار مرد بوده که هر ده تن آموزگاری داشته‌اند و ابودرداء بر اینان می‌گشت و هرکس حفظ و قرائتش متقن می‌شد، قرآن را نزد خود ایشان می‌خواند و عرضه می‌نمود».^۵

احادیث زیادی از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود و در میان اصحاب، کسانی از جمله انس بن مالک، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمرو و عبدالله بن سلام رضی الله عنه و در میان تابعین کسانی چون سعید بن مسیب، عطاء بن یسار، ابوعبدالرحمن سلمی، عبدالله بن عامر یحصبی، همسرش ام‌درداء و پسرش بلال -رحمهم الله- از ایشان روایت کرده‌اند. در صحیحین دو حدیث متفق علیه از ابودرداء رضی الله عنه هست، به‌تنهایی هم بخاری سه حدیث و مسلم هشت حدیث از

۱. «الطبقات الکبری» (۲/۳۰۲).

۲. «الطبقات الکبری» (۲/۳۰۸) و «تاریخ دمشق» (۵۰/۱۶۹).

۳. «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۱۴).

۴. همان (۴۷/۱۳۷).

۵. «سیر أعلام النبلاء» (۲/۳۵۳).

ایشان آورده‌اند. از همسرش نقل کرده‌اند که «ابودرداء جز با لبخند حدیث نمی‌گفت!»،^۱ که این تبسم را از سنت عملی پیغمبر اکرم ﷺ الگو گرفته است. همچنین احتیاطی شدید در نقل حدیث داشت و برایش مهم بود که الفاظش عین الفاظ حضرت باشد.

معاذ بن جبل رضی الله عنه به یکی از شاگردانش فرموده بود که علم را از چهار تن بیاموزد: عبدالله بن مسعود، عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و ابودرداء.^۲

مقام قضاوت دمشق درحالی به او رسید که برای آن بسیار شایسته بود، هرچند خود از آن کراهت داشت. می‌گویند که عمر بن خطاب او را به قضاوت گماشت و در برخی نقل‌ها نام عثمان و معاویه رضی الله عنه نیز آمده است، هرچند منافاتی میان این‌ها نیست و هر سه می‌تواند درست باشد. وقتی برای تبریک‌گفتن نزد ابودرداء رضی الله عنه آمدند، فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که در قضاوت چه [ابتلا و مشقتی] هست، از آن روی‌گردان می‌شدند و هر کسی آن را به دیگری می‌داد!». ^۳ پیش‌تر هم گفتیم که در جنگ یرموک مسئولیت قاضی لشکر را به ایشان سپرده بودند.

* * *

همسرانش هردو با کنیه ام‌درداء شناخته می‌شوند، اما اهل علم یکی را «أم الدرداء الکبری» و دیگری را «أم الدرداء الصغری» نامیده‌اند:

۱. بانوی نخست از صحابه است و نامش را «حَیْرَة» یا «جَبْرَة» نوشته‌اند و آنچه از رسول الله ﷺ روایت کرده از چند حدیث - به گفته ابن ابی حاتم سه حدیث - گذر نمی‌کند و در دوران خلافت عثمان رضی الله عنه دو سال پیش از این‌که ابودرداء رضی الله عنه وفات کند، از دنیا رفت.

۲. بانوی دوم از تابعین و نامش «هُجَیْمَة» یا «جَهَیْمَة» است و بعد از وفات پیغمبر ﷺ با ابودرداء رضی الله عنه ازدواج کرده است. چنان‌که ابوبکر برقانی گفته، روایاتی که در صحیحین از ام‌درداء نقل شود، از ایشان نقل می‌شود و کبری روایتی در صحیحین ندارد. این ام‌درداء از همسرش

۱. «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۸۸).

۲. «الطبقات الکبری» (۲/۳۰۴) و «تاریخ دمشق» (۶۵/۳۳۹).

۳. «الطبقات الکبری» (۴/۳۵۳) و «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۰).

ابودرداء، عائشه، ابوهريه، سلمان و ديگران عليه السلام حديث نقل کرده است و با اين که زنی زيبا بود، بعد از وفات ابودرداء عليه السلام ازدواج نکرد و حتی خواستگاری معاويه عليه السلام را رد نمود. می گویند شش ماه در بيت المقدس -حرّرها الله تعالى- و شش ماه در دمشق اقامت می کرد و از آن جا که عبدربه بن سليمان عليه السلام حج ایشان را در سال هشتاد و یک هجری گزارش کرده، وفاتشان باید مربوط به تاریخی نامعلوم پس از این سال باشد. مکحول عليه السلام یعنی عالم شام گفته است: «/مردء فقيه بود»، و این شهادت از کسی که زهری عليه السلام او را از علمای اربعه بر می شمارد بسیار باارزش است. جملگی سخنانی که در کتاب حاضر به امرداء نسبت داده ایم از امرداء تابعی هستند، والله أعلم.

ابودرداء عليه السلام در سال سی و دوم هجری از دنیا کوچ می کند و انبوهی از علم و حکمت را در میان امت به جا می گذارد.

دُرستان

۱. «عَنْ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أُمَّ الدَّرْدَاءِ مَا كَانَ أَفْضَلَ عِبَادَةِ أَبِي الدَّرْدَاءِ؟
قَالَتْ: التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ.»^۱

ترجمه: «عون بن عبد الله می گوید که از ام‌درداء رضی الله عنه پرسیدم: بهترین عمل ابودرداء رضی الله عنه چه بود؟ فرمود: تفکر و عبرت‌اندیشی!».

۲. «عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ.»^۲

ترجمه: «ام‌درداء رضی الله عنه از ابودرداء رضی الله عنه نقل کرده که فرمود: ساعتی فکرکردن از شبی را به نماز ایستادن بهتر است!».

ابن قیم رحمته الله می گوید: «زیرا فکرکردن عمل قلب و عبادت عمل جوارح است، و قلب از جوارح گران‌قدرتر است، لذا عملش هم باید از عمل جوارح گران‌قدرتر باشد»^۳، و می گوید: «همان‌گونه که اصل هر طاعتی فکرکردن است، اصل هر معصیتی نیز از فکرکردن روی می‌دهد؛ این‌گونه که شیطان، زمین قلب آدمی را خالی می‌بیند و محبت افکار ناپسند را در آن می‌کارد»^۴، و در این باره آثار بسیاری از امامان سلف نقل شده است؛ از جمله سخن بشر الحافی رحمته الله که «اگر مردم در عظمت الله می‌اندیشیدند، نافرمانی نمی‌کردند»، و سخن حسن بصری رحمته الله که «تفکر آینه‌ای است که نیکی‌ها و بدی‌های تو را به تو می‌نمایاند!». ابن قیم می‌گوید که باید در چهار چیز

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۲۸۶) و ابن سعد در «الطبقات» (۴/۳۵۴) و احمد در «الزهد» (۷۲۰) و ابوداود در «الزهد» (۲۰۵) و نسائی در «السنن الكبرى» (۱۱۸۵۰) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۰۸) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۹).

۲. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۳) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۰۷) و احمد در «الزهد» (۷۴۶) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۰۹) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۹).

۳. «مفتاح دار السعادة» (۱/۵۱۹).

۴. همان (۱/۵۲۷).

اندیشه کرد: سرانجامی که دوست داریم چیست، چگونه می شود به آن رسید، و از چه چیزی کراهت داریم و چه راه هایی به آن ختم می شود؟^۱

۳. «عَنْ زَائِدِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي الدُّدَاءِ فَقَالَ: أَوْصِنِي فَقَالَ أَبُو الدُّدَاءِ: اذْكُرِ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ يَذْكُرْكَ فِي الصَّرَّاءِ، وَإِذَا ذَكَرْتَ الْمَوْتَ فَاجْعَلْ نَفْسَكَ كَأَحَدِهِمْ، وَإِذَا أَشْرَفْتَ نَفْسَكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا فَانْظُرْ إِلَى مَا تَصِيرُ إِلَيْهِ»^۲

ترجمه: «مردی نزد ابودرداء رضی الله عنه آمد و گفت: مرا وصیتی ده! فرمود: الله را در هنگام آسایش یاد کن تا تو را هنگام سختی هایت یاد کند، و هرگاه از مردگان یاد کردی خودت را چون یکی از آن ها بدان، و هرگاه به چیزی از امور دنیا حریص شدی، عاقبتش را بنگر!».

در این اثر چهار نکته وجود دارد:

۱. آنان در زمان «أوصني» (=وصیتم ده) بوده اند و ما در زمان «إعجاب كل ذي رأي برأيه» (=این که هر صاحب رأی را رأی خویش خوش آید)؛ کسی توصیه شنیدن را دوست ندارد و همگان گلی نصیحت را با خار دشمنی بر می گردانند، مگر آن که خدای عزوجل دلی حکمت دوست به او بخشیده باشد.

۲. در معنای وصیت نخست ابودرداء رضی الله عنه حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله هست که فرموده اند: «تَعَرَّفْ إِلَيْهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَةِ»^۳، یعنی: «هنگام آسایش خود را به الله بشناسان تا تو را هنگام سختی بشناسد».

۳. وصیت دوم در به یاد مرگ بودن است و در اثری دیگر هست که ابودرداء رضی الله عنه فرمود: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ قَلَّ حَسَدُهُ وَبَغْيُهُ»، یعنی: «هرکس بسیار مرگ را یاد کند، از حسادت و تعدی/ش کاسته می شود». کسی که حساب خود را از مردگان جدا بداند، کار امروز را به فردا انداخته و هرگز در توبه شتاب نمی کند.

۱. همان (۵۳۸-۵۱۵/۱).

۲. ابوداود در «الزهد» (۲۱۷) و ابن ابی الدنيا در «الفرج بعد الشدة» (۷۳) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۰۹) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۶۶).

۳. احمد در «المسند» (۲۸۰۳).

۴. وصیت سوم مکمل وصیت دوم است؛ هرگاه نفس انسان حرص دنیا را داشته باشد، به یادآوردن زوال دنیا حرصش را می‌زداید.

۴. «عَنْ بَلَالِ بْنِ سَعْدٍ: أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ كَانَ فِي جَنَازَةٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ مَنْ هَذَا الْمَيِّتُ؟ قَالَ: أَنْتَ هُوَ.»^۱

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله در تشییع جنازه‌ای بود که مردی از او پرسید: ای ابودرداء! این مُرده کیست؟ فرمود: این تو هستی!».

۵. «عَنْ يَحْيَى بْنِ جَابِرٍ قَالَ: خَرَجَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فِي جَنَازَةٍ فَرَأَى أَهْلَ الْمَيِّتِ يَبْكُونَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: مَسَاكِينُ مَوْتِي عَدَا يَبْكُونَ عَلَى مَيِّتِ الْيَوْمِ.»^۲

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله به تشییع جنازه‌ای رفت و خانواده‌ی میّت را دید که بر او می‌گریستند. فرمود: بینوایان... مردگان فردا بر مُرده امروز می‌گریند!».

۶. «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نَفِيرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَرِ لِلَّهِ عَلَيْهِ نِعْمَةٌ إِلَّا فِي الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ فَقَدْ قَلَّ فَهْمُهُ وَحَصَرَ عَذَابُهُ.»^۳

ترجمه: «از ابودرداء رحمته الله نقل شده که می‌فرمود: کسی که نعمت الله بر خویش را تنها در خوردن و نوشیدن ببیند، فهمش کم شده و عذابش سر رسیده است!».

الله فرموده است: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸]، یعنی: «بگو باید به فضل و رحمت الله دل شاد شوند که این از آن چه می‌اندوزند بهتر است!».

همچنین فرموده است: ﴿يَمُوتُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُوتُوا عَلَىٰ إِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُوتُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الحجرات: ۱۷]، یعنی: «آنان بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو با اسلام خود بر من منت مگذارید، بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به

۱. ابوداود در «الزهد» (۲۲۴) و احمد در «الزهد» (۷۱۵).

۲. ابوداود در «الزهد» (۲۳۸) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۹۳).

۳. احمد در «الزهد» (۷۱۲) و ابوداود در «الزهد» (۲۱۰) و ابن ابی الدنيا در «الشکر» (۱۹۰) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۰) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۶۸).

سوی ایمان رهنمود کرده است، اگر [در ادعای ایمان] راستگو باشید!». از سلف چنین رسیده که فضل و رحمت الهی را به اسلام و قرآن تفسیر کرده‌اند^۱ و هر عاقلی می‌داند که نعمت‌های فانی دنیا هرچند فراوان شوند و انباشته گردند، در برابر این نعمت بزرگ ناچیزند. ابن قیم رحمته می‌گوید: «اللّٰهُ از پیغمبرش حکایت کرده که به یارش گفت: «لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»، همین نشان می‌دهد که همراه اللّٰهُ غمی نیست؛ آن که اللّٰهُ با او باشد چه غم دارد؟ آن که اللّٰهُ را به دست آورد برای چه حزين باشد و آن که اللّٰهُ را از دست دهد برای چه شادی کند؟ بنابراین شادی مؤمن با اللّٰهُ از شادی هرکس با هرچیز -چه دوست و جاه و چه ملک و مال- بزرگ‌تر است و قلب به حیات حقیقی خود نمی‌رسد مگر طعم این شادی و ابتهاج را بچشد!»^۲.

۷. «عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَطِيَّةَ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ كَانَ يَقُولُ: لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا أَحْبَبْتُمْ خِيَارَكُمْ وَمَا قِيلَ فِيكُمْ الْحَقُّ فَعَرَفْتُمُوهُ فَإِنَّ عَارِفَهُ كَفَاعِلِهِ»^۳

ترجمه: «ابودرداء رحمته فرمود: تا زمانی که دوست‌دار نیکان خویش هستید و حق در میان شما جاری است و آن را می‌شناسید، در نیکی به سر می‌برید؛ چراکه دانای حق مانند انجام‌دهنده آن است!».

۸. «عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: لَا تَفْقَهُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى تَرَى لِلْقُرْآنِ وَجُوهًا كَثِيرَةً، وَلَنْ تَفْقَهُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى تَمُوتَ النَّاسَ فِي ذَاتِ اللَّهِ، ثُمَّ تُقْبَلَ عَلَى نَفْسِكَ فَتَكُونَ لَهَا أَشَدَّ مَقْتًا مِنْ مَقْتِكَ النَّاسِ»^۴

ترجمه: «ابودرداء رحمته فرمود: فقیه کامل نخواهی بود مگر وجوه فراوانی برای قرآن ببینی، و این که برای خدا از مردم بیزار شوی، سپس متوجه خویش شده و از نفست بیزارتر باشی!».

۱. «جامع البیان» (۱۹۸-۱۹۴/۱۲).

۲. «طریق الهجرتین» (۶۱۲-۶۱۱/۲).

۳. ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۲۱۰/۱) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۱۴۰/۲) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۱۶۱/۴۷).

۴. عبدالرزاق در «المصنف» (۲۱۵۴۷) و احمد در «الزهد» (۷۱۳) و ابوداود در «الزهد» (۲۳۳) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۲/۸۱۳).

مراد از «حَتَّى تَرَى لِلْقُرْآنِ وَجُوهًا كَثِيرَةً» آن است که در یک آیه معانی مختلفی ببیند. در توضیح «حَتَّى تَمُوتَ النَّاسُ فِي ذَاتِ اللَّهِ» هم باید گفت که مردم سه دسته هستند:

۱. کسانی که مطابق شرع، به طور مطلق دوست داشته می‌شوند؛ مانند پیغمبران و صالحان.
۲. کسانی که مطابق شرع، به طور مطلق مورد بغض قرار می‌گیرند؛ یعنی کافران.
۳. کسانی که مرتکب گناهانی می‌شوند یا بدعتی دارند که از اسلام خارجشان نمی‌سازد؛ اینان را به خاطر اصل ایمانشان دوست داریم و به اندازه گناه یا بدعتشان بغض می‌داریم.

۹. «عَنْ أَبِي قِلَابَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِنْ فِقْهِ الرَّجُلِ مَمَشَاهُ وَمَدْحَلُهُ وَمَجْلِسُهُ»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: از نشانه‌های بصیرت فرد این است که به محل رفت‌وآمد، ورود و نشستنش توجه کند!».

امام اوزاعی رضی الله عنه فرموده است: «مَنْ سَتَرَ عَنَّا بِدْعَتَهُ لَمْ نُخَفْ عَلَيْهِ أَلْفَتُهُ»^۲، یعنی: «هرکس بدعتش را از ما بپوشاند، همنشینانش از ما پوشیده نماند!». امام سفیان ثوری رضی الله عنه از مذهب مردی پرسید و دیگران او را ستودند. سپس پرسید که دوستان رازدارش که هستند؟ گفتند: قَدْرِيَان! فرمود: «بنا بر این او نیز قدری است!»^۳. همچنین عمرو بن قیس رضی الله عنه می‌گوید: «اگر عنفوان جوانی یک جوان با اهل سنت و جماعت بود، به او امیدوار باش و اگر او را با اهل بدعت دیدی، بند امید از او بپُر!»^۴.

این سخنان ناشی از تعصب نیست، بلکه عین انسان‌شناسی و پیروی از حدیث نبوی است که حضرت فرمودند: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ»^۵، یعنی: «مرد بر دین رفیق خویش است، پس باید بنگرید که با چه کسی رفاقت می‌کنید!».

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۹۸۸) و ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۳) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۲۷۲۴۵) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۲۸).

۲. «الإبانة الكبرى» (۲/۴۵۲).

۳. همان.

۴. همان (۲/۴۸۱).

۵. «سنن أبي داود» (۴۸۳۳) و «سنن الترمذي» (۲۳۷۸) و «مسند أحمد» (۸۴۱۷).

۱۰. «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْكِنْدِيِّ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ قَالَ: يَا حَبْدًا نَوْمُ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ، كَيْفَ يَغْنَبُونَ سَهْرَ الْحَقَمَى وَصِيَامَهُمْ، وَلِمَثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ صَاحِبِ تَقْوَى وَيَقِينٍ أَعْظَمَ وَأَفْضَلَ وَأَرْجَحَ مِنْ أَمْثَالِ الْجِبَالِ عِبَادَةً مِنَ الْمُعْتَرِينَ»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه گفته است: خواب زیرکان و افطارشان چه خوب است و بنگر که چگونه بر شب بیداری و روزه ابلهان چیره می شوند! ذره ای از صاحبان تقوا و یقین، بزرگ تر و بافضیلت تر و برتر از اندازه چندکوه از عبادت غافلان است!».

حافظ ابن رجب رحمته الله می گوید: «فضائل با زیادی اعمال بدنی به دست نمی آید، بلکه با اخلاص برای الله، موافقت با سنت و فراوانی معارف و اعمال قلبی به دست می آید. پس آن که خداشناس تر باشد و دین و احکامش را بهتر بداند و خوف و محبت و رجای قوی تری داشته باشد، از کسی که چنین نباشد افضل است، هرچند دیگری اعمال بدنی بیشتری داشته باشد... پس بهترین مردم آن است که راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب خاص ایشان یعنی میانه روی در عبادات بدنی و سخت کوشی در احوال قلبی را در پیش بگیرد، زیرا سفر آخرت با سیر قلبی طی می شود... ابویزید می گوید که خدای را در خواب دیدم و پرسیدم: پروردگارا! چگونه به سوی تو می توان آمد؟ فرمود: خود را بگذار و بیا!»^۲، و بکر بن عبدالله مَرْنِی رحمته الله چه خوب فرموده است: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَفْضَلِ النَّاسَ بِأَنَّهُ كَانَ أَكْثَرَهُمْ صَلَاةً وَصَوْمًا، إِنَّمَا فَضَّلَهُمْ بِشَيْءٍ كَانَ فِي قَلْبِهِ»^۳، یعنی: «ابوبکر با چیزی که در قلبش بود - یعنی محبت الله و پیغمبر و خیراندیشی برای بندگان - بر مردم برتری یافت، نه با نماز و روزه بیشتر!». از خداوند می خواهیم که قلب هایمان را شفا ببخشد و از هر آلودگی پاک سازد و ما را بر عملی که خود می پسندد یاری دهد!

۱. احمد در «الزهد» (۷۳۸) و ابن ابی الدنيا در «اليقين» (۸) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۱) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۵).

۲. «مجموع رسائل الحافظ ابن رجب الحنبلي» (۴۱۵-۴۱۲/۴).

۳. «الزهد لأبي داود» (۳۷).

۱۱. «عَنْ أَبِي الْهَيْثَمِ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: لَا تُكَلِّفُوا النَّاسَ مَا لَمْ يُكَلِّفُوا، وَلَا تُحَاسِبُوا النَّاسَ دُونَ رَبِّهِمْ، ابْنُ آدَمَ عَلَيْكَ نَفْسُكَ؛ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَعَ مَا يَرَى فِي النَّاسِ يَطْلُ حُرْنُهُ وَلَا يُشْفَ عَيْظُهُ!»^۱

ترجمه: «ابودرداء رحمه الله فرمود: مردم را به آنچه تکلیف نشده‌اند مکلف مدارید و به جای پروردگارشان آنان را محاسبه مکنید. ای انسان! خود را دریاب؛ هر که در پی آنچه در مردم می‌بیند برود، اندوهش طول کشد و خشمش فرو نکشد!».

۱۲. «عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: مَا لِي أَرَى عُلَمَاءَكُمْ يَدْهَبُونَ وَأَرَى جُهَالَكُمْ لَا يَتَعَلَّمُونَ؟ تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ فَإِنَّ رَفَعَ الْعِلْمَ ذَهَابَ الْعُلَمَاءُ! مَا لِي أَرَاكُمْ تَحْرُصُونَ عَلَى مَا قَدْ تَكْفُلَ لَكُمْ بِهِ وَتُضَيِّعُونَ مَا وَكَّلْتُمْ بِهِ؟ لَأَنَا أَعْلَمُ بِشِرَارِكُمْ مِنَ الْبَيْطَارِ بِالْخَيْلِ؛ هُمُ الَّذِينَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا دَبْرًا وَلَا يَسْمَعُونَ الْقُرْآنَ إِلَّا هَجْرًا.»^۲

ترجمه: «ابودرداء رحمه الله می‌گفت: چرا این‌گونه می‌بینم که عالمان شما می‌روند و افراد نادان هیچ نمی‌آموزند؟ علم را پیش از آن‌که رخت بر بندد بیاموزید که همانا علم با رفتن عالمان برداشته می‌شود! چرا نسبت به آنچه برایتان تضمین شده آزمند هستید و آنچه که به حراست از آن گماشته شده‌اید را ضایع می‌گردانید؟ آری! شناخت من از بدان شما از شناخت بیطار از اسبان بیشتر است؛ آنان که در وقت نماز رو به آن نمی‌آورند و از شنیدن قرآن دوری می‌کنند!».

مراد از آن‌چه تضمین شده است، رزق فرد است؛ یعنی نسبت به رزقی که دنبالشان می‌کند حریص‌اند ولی حق آن‌چه برایش آفریده شده‌اند را ادا نمی‌کنند!

۱. ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۱).

۲. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۲۸) و احمد در «الزهد» (۷۸۰) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۲۱) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۳۲).

۱۳. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثُرَ مَالُكَ وَوَلَدُكَ، وَلَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَعْظُمَ حِلْمُكَ وَأَنْ يَكْثُرَ عِلْمُكَ، وَأَنْ تُبَارِيَ النَّاسَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ، فَإِنْ أَحْسَنْتَ حَمَدَتَ اللَّهُ وَإِنْ أَسَأْتَ اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ.»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: خیر به زیادی مال و فرزند نیست، به این است که حِلْمت بزرگ و علمت بسیار شود، و با مردم در عبادت الله هم‌چشمی و سبقت داشته باشی؛ اگر نیکی کردی الله را حمد بگویی و اگر بدی کردی از او آمرزش بخواهی!».

۱۴. «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: الْعَالِمُ وَالْمُتَعَلِّمُ فِي الْأَجْرِ سَوَاءٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَا سِوَاهُمَا.»^۲

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرموده است: عالم و علم‌آموز اجر یکسان دارند و در غیر این دو خیری نیست!».

۱۵. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ يَقُولُ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: اطْلُبُوا الْعِلْمَ فَإِنْ لَمْ تَطْلُبُوهُ فَأَحِبُّوا أَهْلَهُ فَإِنْ لَمْ تُحِبُّوهُمْ فَلَا تُبْغِضُوهُمْ.»^۳

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: جویای علم باشید و اگر نبودید، دوست‌دار اهل علم باشید و اگر دوست‌دارشان نبودید، اقلاً آنان را دشمن مدارید!».

۱۶. «عَنْ وَهْبِ الْمَكِّيِّ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا الدَّرْدَاءِ قَالَ فَأَكْثَرَ، قَالَ: فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ الدَّرْدَاءِ: أَتَعْمَلُ بِكُلِّ مَا تَسْأَلُ عَنْهُ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا! قَالَ: فَقَالَتْ: فَمَا أَرْدِيَاكَ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْكَ.»^۴

۱. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۴۵۸۵) و ابن ابی الدنیا در «الحلم» (۶۰) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۲) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۵۹).

۲. ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۴/۳۵۴) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۲۷۸۰۲) و احمد در «الزهد» (۷۲۷) و دارمی در «المسنَد» (۲۵۳) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۳) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۱/۱۳۹) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۶).

۳. ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۴/۳۵۴) و احمد در «الزهد» (۷۳۴).

۴. احمد در «الزهد» (۹۸۲).

ترجمه: «مرد جوانی از ام‌درداء علیه السلام پرسش‌هایی داشت و زیاد پرسید. ام‌درداء علیه السلام به او گفت: آیا به تمام آن‌چه از من می‌پرسی عمل می‌کنی؟ گفت: نه! فرمود: پس چرا بر حجت‌های الله علیه خویش می‌افزایی؟!»

۱۷. «عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: وَيْلٌ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ وَلَا يَعْمَلُ مَرَّةً وَيْلٌ لِمَنْ يَعْلَمُ وَلَا يَعْمَلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ!¹»

ترجمه: «ابودرداء علیه السلام گفت: یک وای بر آن که نمی‌داند و عمل نمی‌کند، و هفت وای بر آن که می‌داند و عمل نمی‌کند!»

امام فضیل بن عیاض رحمته الله نیز می‌گوید: «تا یک گناه عالم بخشوده شود، هفتاد گناه جاهل آمرزیده خواهد شد»²، و این دست آثار نه در دعوت به ترک طلب علم، بلکه در تشویق به عملی کردن آموخته‌ها هستند.

۱۸. «عَنْ عَبْدِ رَبِّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ زَيْتُونٍ قَالَ: كَتَبْتُ لِي أُمُّ الدَّرْدَاءِ فِي لَوْحِي فِيمَا تَعَلَّمَنِي: تَعَلَّمُوا الْحِكْمَةَ صِغَارًا تَعْمَلُوا بِهَا كِبَارًا!³»

ترجمه: «عبد ربّه بن سلیمان گفته است: از چیزهایی که ام‌درداء علیه السلام به من آموخت و در لوحم نوشت این بود که حکمت را در کودکی بیاموزید و در بزرگسالی به آن عمل کنید!».

۱۹. «عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: أُرْسَلْتَنِي أُمُّ الدَّرْدَاءِ إِلَى نَوْفٍ الْبِكَالِيِّ وَإِلَى رَجُلٍ آخَرَ كَانَ يَقْصُ فِي الْمَسْجِدِ قَالَتْ: قُلْ لَهُمَا: اتَّقِيَا اللَّهَ وَلْتَكُنْ مَوْعِظَتُكُمَا لِلنَّاسِ لِأَنْفُسِكُمَا.⁴»

۱. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۵) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۱) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۱/۶۸۹)، و مثل این از عبدالله بن مسعود هم نقل شده است، اما به عنوان حدیث نبوی به ثبوت نمی‌رسد.

۲. «حلیة الأولیاء» (۷/۲۸۶).

۳. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۷۰/۱۵۷).

۴. احمد در «الزهد» (۹۸۱) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۶/۵۲).

ترجمه: «سلیم بن عامر می گوید که ام‌درداء علیها السلام مرا نزد نَوفِ بکالی و مردی دیگر فرستاد که در مسجد قصه خوانی می کردند و گفت که به آنان بگویم: تقوای الهی پیشه کنید و موعظه‌هایی که به مردم می‌گویید برای خودتان باشد».

«قاص» یا «قصه‌خوان» کسی بود که با نقل قصه‌های پیغمبران و صالحان موعظه می‌کرد. کسی که دیگران را وعظ دهد و خود اثر نپذیرد، شاید دیگران را سود دهد ولی خود زیان‌کار می‌ماند.

۲۰. «عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ إِذَا لَقِيتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقُولَ لِي: قَدْ عَلِمْتَ فَمَاذَا عَمِلْتَ فِيمَا عَلِمْتَ؟»^۱

ترجمه: «ابودرداء علیه السلام فرمود: بیشترین چیزی که هنگام دیدار پروردگارم از آن هراسانم این است که به من بگوید: تو که دانستی، با آن چه دانستی چه کردی؟».

۲۱. «عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: إِنِّي لَأَمُرُّكُمْ بِالْأَمْرِ وَمَا أَفَعَلُهُ وَلَكِنِّي أَرْجُو فِيهِ الْأَجَرَ.»^۲

ترجمه: «ابودرداء علیه السلام فرمود: من شما را به چیزی امر می‌کنم هرچند خودم بدان عمل نکنم، ولی امیدوارم که از آن پاداش بگیرم!».

هشدار راجع به علم خالی از عمل را در آثاری که گذشت دیدیم و اثر فعلی در صدد بیان فضیلت امر به معروف است، اگرچه شخص -از روی ناتوانی، پرداختن به چیزی که برتر است یا غیره- خودش آن را انجام ندهد، و برخی گفته‌اند که ابودرداء علیه السلام از روی تواضع چنین گفته است. الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة: ۲]، و در احادیث صحیح نیز

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۳۹) و عبدالرزاق در «المصنف» (۲۱۵۴۱) و ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۲/۳۰۸) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۲۱) و احمد در «الزهد» (۷۳۱) و ابوداود در «الزهد» (۲۴۹) و طبری در «جامع البیان» (۹/۳۹۵) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۴) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۱/۶۸۰) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۸).

۲. ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۴/۳۵۶) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۱۳) و ابوداود در «الزهد» (۲۱۳) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۴۹).

شواهد متعددی برای درون مایه این اثر وجود دارد، از جمله حدیث ابومسعود انصاری رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ فَاعِلِهِ»^۱ (مسلم)، یعنی: «هرکس راهنمای خیری باشد، مانند اجر انجام دهنده اش را خواهد داشت!».

۲۲. «عَنْ أَبِي حَصِينٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: إِذَا جَاءَكَ أَمْرٌ لَا كِفَاءَ لَكَ بِهِ فَاصْبِرْ وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ مِنَ اللَّهِ.»^۲

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اگر پیش آمدی رخ داد که یارای مقابله با آن را نداشتی، شکیبایی کن و منتظر گشایش الهی باش!».

۲۳. «عَنْ عُمَرَ بْنِ دَرَّ قَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ أُمَّ الدَّرْدَاءِ كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ الرَّاغِبِينَ بِقَضَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ مَا قَضَى لَهُمْ رَضُوا بِهِ، لَهُمْ فِي الْجَنَّةِ مَنَازِلٌ لَيَغِطُّهُمْ بِهَا الشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

ترجمه: «ام درداء رضی الله عنها می فرمود: راضی گشتگان به قضای الله، یعنی آنان که به هرچه او برایشان رقم زده خشنود شده اند، در بهشت جایگاهی دارند که در روز قیامت شهیدان به آنان غبطه بخورند!».

۲۴. «عَنْ سَعْدِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ قَالَ: لَوْلَا ثَلَاثٌ مَا أَحْبَبْتُ أَنْ أَعِيشَ يَوْمًا وَاحِدًا: الظَّمَا لِلَّهِ بِالْهَوَاجِرِ، وَالسُّجُودُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، وَمُجَالَسَةُ قَوْمٍ يَنْتَقُونَ مِنْ خِيَارِ الْكَلَامِ كَمَا يَنْتَقَى أَطَائِبُ الثَّمَرِ.»^۴

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اگر سه چیز نبود، نمی خواستم یک روز هم در دنیا بمانم: تحمل تشنگی برای الله در روز گرم، سجده در دل شب و همنشینی مردمانی که سخنان نیک را چون بهترین خرما می چینند!».

در روایت ابن سعد رحمته الله به جای مورد سوم، امر به معروف و نهی از منکر آمده است.

۱. «مسلم» (۱۸۹۳).

۲. احمد در «الزهد» (۷۵۱).

۳. ابن ابی الدنيا در «الرضا عن الله بقضائه» (۸).

۴. ابن مبارک در «الزهد» (۲۷۷) و ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۷).

۲۵. «عَنْ بَنِ جُبَيْرٍ بْنِ نُفَيْرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: الَّذِينَ لَا تَزَالُ أَلْسِنَتُهُمْ رَطْبَةً مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَهُمْ يَصْحَكُونَ.»^۱

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله گفت: کسانی که همواره زبانشان از ذکر الله تر باشد، خندان وارد بهشت خواهند شد!».

شیخ الاسلام رحمته الله می گوید که مردم در باب ذکرگفتن چهار مرتبه‌اند:

۱. ذکری که قلب و زبان همراه باشند.

۲. ذکری که تنها در قلب باشد؛ در صورتی که امکان ذکرگفتن با زبانش را نداشته باشد، ذکر قلبی نیکوست، وگرنه ترک افضل - یعنی همراه ساختن قلب و زبان - کرده است.

۳. ذکر زبانی که زبان همواره بدان تر باشد.

۴. نه قلب ذاکر باشد و نه زبان، که این حال زیان‌کاران است.^۲

ابن قیم رحمته الله نیز در «الوابل الصیب» می‌گوید: «بهترین ذکر، ذکر قلب و زبان است. ذکری که تنها با قلب باشد، در درجه دوم است، و اگر تنها با زبان باشد، در درجه سوم است. برتری ذکر قلب از ذکر زبان از این رو است که ذکر قلب معرفت‌بخش و محبت‌برانگیز و حیا‌آور است و خوف و مراقبت بنده را به دنبال دارد و از کوتاهی در طاعات و سستی در گناهان و بدی‌ها باز می‌دارد.»^۳

۲۶. «عَنْ قَتَادَةَ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ قَالَ: مَنْ يَكْثُرُ قَرَعَ الْبَابِ بَابِ الْمَلِكِ يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لَهُ وَمَنْ يَكْثُرُ الدَّعَاءَ يُوشِكُ أَنْ يُسْتَجَابَ لَهُ.»^۴

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله می‌فرماید: هرکس زیاد درِ پادشاه را بزند، امید است که در را برایش بگشایند و هرکس زیاد دعا کند، امید است که دعایش مستجاب گردد!».

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۱۱۲۶) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۱۴۳۲) و احمد در «الزهد» (۷۲۶) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۹).

۲. «مجموع الفتاوی» (۱۰/۵۶۶).

۳. «الوابل الصیب» (ص/۸۸-۸۹).

۴. عبدالرزاق در «المصنف» (۲۰۷۰۲) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۱۱۳۳).

الله عزوجل دوست دارد بندگانِش خواسته‌هایشان را با جدیت و اصرار از او بخواهند. فرموده است: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» [غافر: ۶۰]، یعنی: «پروردگار شما می‌گوید: مرا بخوانید تا استجابت کنم. کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا بخوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت». ابن رجب حنبلی رحمته الله می‌گوید: «اصل دعا در لغت عرب، طلب کردن و خواستن است. گاهی دعا با درخواست کردن از الله و تضرع به درگاه او است؛ مانند این که دعاکننده بگوید: بارالها مرا بیا مرز، بارالها به من رحم کن! گاهی هم دعا با کسب اسبابی است که برآورده شدن درخواست‌ها را اقتضا می‌کند؛ یعنی مشغول شدن به طاعت الله و ذکر او و انجام دادن اعمالی که بر بندگان واجب است»^۱.

در حدیث صحیح آمده است: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ فَيَقُولْ: قَدْ دَعَوْتُ رَبِّي فَلَمْ يَسْتَجِبْ لِي»^۲، یعنی: «مادامی که عجله نکنید، دعائتان مستجاب می‌شود؛ [عجله یعنی] این که بگویید خدایم را خواندم و مرا استجابت ننمود!».

در حدیث صحیح دیگری آمده است: «إِذَا دَعَا أَحَدُكُمْ فَلَا يَقُلْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، وَلَكِنْ لِيُعْزِمَ الْمَسْأَلَةَ وَلِيُعْظِمَ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَتَعَاطَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ»^۳، یعنی: «وقتی دعا کردید، مگویید: بارالها اگر خواستی مرا بیا مرز! بلکه با قاطعیت بخواهید و رغبتتان را [با اصرار بر دعا یا خواستن چیزهای بزرگ و فراوان] بزرگ سازید، زیرا بخشیدن هیچ چیزی برای الله دشوار نیست!».

امام احمد رحمته الله نیز روایت کرده است: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا إِنْثَمٌ وَلَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِهَا إِحْدَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ تُعَجَّلَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَإِمَّا أَنْ يَدَّخِرَهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَإِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُ مِنَ الشُّوءِ مِثْلَهَا»^۴، یعنی: «هیچ مسلمانی نیست که دعایی خالی از گناه و قطع

۱. «فتح الباری» (۱/۲۰).

۲. «البخاری» (۶۳۴۰) و «مسلم» (۲۷۳۵).

۳. «البخاری» (۶۳۳۹) و «مسلم» (۲۶۷۹).

۴. «مسند أحمد» (۱۱۱۳۳).

رابطه خویشاوندی کند، مگر آن که الله در برابر دعایش یکی از این سه را به او خواهد بخشید: یا این که دعایش را در زودترین زمان برآورده می‌سازد و یا آن را برای آخرتش ذخیره می‌گرداند و یا به اندازه آن، بدی را از او دور می‌کند!».

۲۷. «عَنِ ابْنِ حَلْبَسٍ: قِيلَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ وَكَانَ لَا يَقْتَرُ مِنَ الذَّكْرِ: كَمْ تُسَبِّحُ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ فِي كُلِّ يَوْمٍ؟ قَالَ: مِائَةً أَلْفٍ إِلَّا أَنْ تُخْطِئَ الْأَصَابِعُ.»^۱

ترجمه: «از ابودرداء رضی الله عنه که از ذکر سست نمی‌شد پرسیدند: ای ابودرداء! در روز چندبار تسبیح می‌گویی؟ فرمود: صد هزار بار، مگر آن که انگشتانم خطا کنند!».

۲۸. «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُولُ: طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَتِهِ نُبْدَةً مِنَ الْإِسْتِغْفَارِ!»^۲

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه می‌فرمود: خوشا به حال کسی که اندکی استغفار در نامه اعمالش یافت شود!».

۲۹. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: إِنَّ الْقَلْبَ يَزِيدُ كَمَا يَزِيدُ الْحَدِيدُ، قِيلَ: وَمَا جَلَاؤُهُ؟ قَالَ: يُذَكِّرُ اللَّهَ.»^۳

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه گفت: قلب هم مانند آهن تیرگی می‌یابد. گفتند: جلای آن چیست؟ فرمود: ذکر الله!».

انباشته شدن گناهان بر قلب چنین اثری می‌گذارند، چنان که الله فرموده است: (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) [المطففين: ۱۴]، و تفسیر آن در حدیثی هست: (إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا

۱. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۵) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۵۰).

۲. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۱۴۹)، و در «سنن ابن ماجه» (۳۸۱۸) از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) نیز روایت شده که فرمودند: «طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَتِهِ اسْتِغْفَارًا كَثِيرًا»، یعنی: «خوشا به حال کسی که در نامه اعمالش استغفار بسیاری بیابد!».

۳. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۸۲۸۵).

أَذْنَبَ كَأَنَّهُ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فِي قَلْبِهِ فَإِنْ تَابَ وَتَزَعَّ وَاسْتَعْفَرَ صُقِلَ قَلْبُهُ فَإِنْ زَادَ، زَادَتْ^۱، یعنی: «هرگاه انسان مؤمن مرتکب گناهی شود، نقطه‌ای سیاه بر دلش می‌نشیند. اگر از آن گناه توبه کند، دست بکشد و آمرزش بخواند، قلبش جلا می‌یابد، و اگر بر گناهکاری بیفزاید، بر آن سیاهی افزوده می‌شود!».

۳۰. «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ أَنَّهَا قَالَتْ: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنكبوت: ۴۵]، «فَإِنْ صَلَّيْتَ فَهُوَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَإِنْ صُمْتَ فَهُوَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَكُلُّ خَيْرٍ تَعْمَلُهُ فَهُوَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَكُلُّ شَرٍّ تَجْتَنِبُهُ فَهُوَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ، وَأَفْضَلُ ذَلِكَ تَسْبِيحُ اللَّهِ»^۲

ترجمه: «ام‌درداء رحم‌الله‌علیه فرمود: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنكبوت: ۴۵]، پس نمازگزارندت ذکر الله است، روزه‌گرفتنت ذکر الله است، انجام‌دادن هر خیر و دوری کردن از هر شری ذکر الله است، و بهترین ذکر این است که تسبیح الله بگویی!».

امام ابوجعفر طبری رحم‌الله‌علیه در «جامع البیان» اقوالی که در تفسیر آیه آمده را آورده و راجح را این دانسته که «این‌که الله شما را ذکر می‌کند، از این‌که شما الله را ذکر کرده‌اید بزرگ‌تر است»^۳، و ابن قیم رحم‌الله‌علیه می‌گوید: «در این آیه چهار قول است: یکی آن‌که ذکر الله، برترین طاعات و از هر چیزی بزرگ‌تر است. دوم آن‌که وقتی الله را یاد کنید، الله هم شما را یاد می‌کند و این‌که او شما را یاد کند از این‌که شما او را یاد کرده‌اید بزرگ‌تر است. سوم آن‌که ذکر الله بزرگ‌تر از آن است که با وجود آن فحشا و منکری باقی بماند؛ بلکه اگر ذکر تمام و کمال باشد، هر معصیت و لغزشی را محو می‌گرداند. همچنین از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله شنیدم که می‌فرمود: معنای آیه آن است که نماز دو فایده بزرگ دارد؛ یکی بازداشتن از فحشا و منکر و دیگری شامل یاد خدا بودن، و اشتغال نماز بر ذکر الله از این‌که از فحشا و منکر باز می‌دارد بزرگ‌تر است»^۴،

۱. «سنن الترمذی» (۳۳۳۴) و «سنن ابن ماجه» (۴۲۴۴) و «مسند أحمد» (۷۹۵۲).

۲. بخاری در «خلق أفعال العباد» (ص/۱۱۱) و طبری در «جامع البیان» (۱۸/۴۱۵) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۷۰/۱۶۰).

۳. «جامع البیان» (۱۸/۴۱۱-۴۱۷).

۴. «مدارج السالکین» (۳/۲۱۱).

چنان که در رسالهُ «العبودیة» فرموده است: «در نماز هم دفع مکروه یعنی فحشا و منکر، و هم تحصیل محبوب یعنی ذکر الله هست؛ حصول این محبوب از دفع آن مکروه بزرگ تر است»^۱، اما این تصور که ذکر الله در بیرون نماز از ذکر داخل نماز برتر باشد، خلاف اجماع است. ظاهر عبارت «وَأَفْضَلُ ذَلِكَ تَسْبِيحُ اللَّهِ» این است که تسبیح از تهلیل (= لا إله إلا الله) و تحمید (= الحمد لله) افضل است. باید دانست که ممکن است ذکر در برخی احوال افضل باشد و در احوال دیگر چنین نباشد و برتری بخشی مطلق تسبیح بر تهلیل صحیح نیست. البته می توان گفت که تسبیح متضمن تهلیل است؛ چنان که برخی گفته اند که منطوق تسبیح، تنزیه است و توحید در مفهوم آن است^۲، و منطوق تهلیل توحید است و تنزیه در مفهوم آن است. اما با این حال نمی گوییم که تسبیح از تهلیل افضل است، زیرا تسبیح متضمن توحید اما تهلیل مصرّح به آن است، و در حدیث نبوی می خوانیم که «أَفْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَفْضَلُ الدُّعَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ»^۳، یعنی: «برترین ذکر، لا اله الا الله است و برترین دعا، الحمد لله!».

۳۱. «عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِي رُقَيْيَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ وَابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُمَا كَانَا يَقُولَانِ: اسْمُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ رَبُّ رَبِّ»^۴

ترجمه: «هشام بن ابورقیه از ابودرداء رحمته الله و ابن عباس رحمته الله نقل کرده که می فرمودند: اسم اعظم خداوند، ربّ ربّ است».

پیرامون اسم اعظم خداوند اختلاف نظر وجود دارد و کسانی که آن را از اسرار الهی نمی دانسته و قائل به تعیین بوده اند، تا چهارده دیدگاه مختلف در این باره داشته اند؛ از جمله «الله»، «الله الرحمن الرحیم» و «الحي القيوم». ابن رجب حنبلی رحمته الله می گوید: «اصرار کردن در

۱. «العبودیة» (ص/۹۰).

۲. زیرا وقتی بگوییم که تسبیح تنزیه است، منزّه شدن الله از این که شریکی داشته باشد را هم شامل می شود.

۳. «سنن الترمذی» (۳۳۸۳) و «سنن ابن ماجه» (۳۸۰۰).

۴. ابن ابی شیبّه در «المصنّف» (۳۱۳۳۷).

دعا با ذکر ربوبیت او، از بزرگ‌ترین اسباب اجابت دعا است... هرکس در دعاهای قرآنی تأمل کند، می‌بیند که غالباً با اسم رب آغاز می‌شوند.^۱

۳۲. «عَنْ رَجَاءِ بْنِ حَيَّوَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: إِيَّاكَ وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَشَرَازَاتٍ نَارٍ حَتَّى يَفْتَحَ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ.»^۲

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله گفت: از دعای مظلوم بپرهیز که مانند شراره‌های آتش بالا می‌رود تا این‌که دروازه‌های آسمان به رویش گشوده شود!».

۳۳. «عَنْ أَسَدِ بْنِ وَدَاعَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: مَا فِي الْمُؤْمِنِ مُضْغَةٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ لِسَانِهِ بِهِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَا فِي الْكَافِرِ مُضْغَةٌ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ لِسَانِهِ بِهِ يَدْخُلُ النَّارَ.»^۳

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله گفت: در بدن مؤمن هیچ پاره‌گوشتی محبوب‌تر از زبانش نزد الله نیست که با آن وارد بهشت می‌شود و در بدن کافر هیچ پاره‌گوشتی مبغوض‌تر از زبانش نزد الله نیست که با آن وارد دوزخ می‌شود!».

حافظ ابن رجب رحمته الله می‌گوید: «معصیت سخن شامل شرک می‌شود که نزد الله بزرگ‌ترین گناه است. همچنین بدون علم چیزی را به الله نسبت دادن که نظیر شرک است، و شهادت دروغ که [در آیه ۷۲ فرقان] همراه شرک آمده است، و سحر و قذف و گناهانی صغیره و کبیره دیگر؛ مانند دروغ و غیبت و سخن‌چینی. گناهان عملی هم غالباً با سخنی همراه‌اند که به انجامشان کمک کند!».^۴

۱. «جامع العلوم والحکم» (ص/ ۲۵۶-۲۵۵).

۲. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۲۹۳۷۰) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۸).

۳. احمد در «الزهد» (۷۵۰) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۲۰).

۴. «جامع العلوم والحکم» (ص/ ۶۱۵).

۳۴. «عَنْ سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: نِعَمَ صَوْمَعَةٍ الرَّجُلُ بَيْنَهُ يَكْفُفُ فِيهَا بَصَرَهُ وَلِسَانَهُ، وَإِيَّاكُمْ وَالسُّوقَ فَإِنَّهَا تُلْغِي وَتُلْهِي.»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: خانه مرد چه صومعه خوبی است که چشم و زبانش را در آن نگاه می‌دارد، و از بازار بهره‌یزید که آدمی را به لغو و لهو می‌کشاند!».

۳۵. «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ بَعَثَ إِلَى أُمِّ الدَّرْدَاءِ بِأَنْجَادٍ مِنْ عِنْدِهِ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ ذَاتَ لَيْلَةٍ قَامَ عَبْدَ الْمَلِكِ مِنَ اللَّيْلِ، فَدَعَا خَادِمَهُ فَكَانَتْهُ أَبْطَأَ عَلَيْهِ فَلَعَنَهُ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ الدَّرْدَاءِ: سَمِعْتُكَ اللَّيْلَةَ لَعَنْتَ خَادِمَكَ حِينَ دَعَوْتَهُ، فَقَالَتْ: سَمِعْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَكُونُ اللَّعَّانُونَ شَفَعَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۲

ترجمه: «زید بن اسلم می‌گوید: عبدالملک بن مروان برای ام‌درداء مقداری اثاثیه خانه فرستاد. شبی عبدالملک از خواب برخاست و خادمش را صدا زد که انگار خادم دیر آمد و عبدالملک وی را لعنت کرد. وقتی صبح شد، ام‌درداء به او گفت: دیشب شنیدم که وقتی خادم‌ت را صدا زدی، او را لعنت کردی! من از ابودرداء شنیدم که گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: لعنت‌کنندگان در روز قیامت شهید و شفیع نخواهند بود!».

۳۶. «عَنِ مُهَاجِرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: مَا لَعَنَ الْأَرْضَ أَحَدٌ إِلَّا قَالَتْ: لَعَنَ اللَّهُ أَعْصَانَا لِلَّهِ.»^۳

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: هیچ‌کس زمین را لعنت نمی‌کند، مگر آن‌که زمین بگوید: الله نافرمان‌ترینمان را لعنت کند!».

۳۷. «عَنْ عَوْفٍ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: ثَلَاثٌ مِنْ مَلَائِكٍ أَمَرَ ابْنِ آدَمَ أَنْ لَا تَشْكُوَ مُصِيبَتَكَ وَلَا تُحَدِّثَ بِوَجَعِكَ وَلَا تُزَكِّيَ نَفْسَكَ بِلِسَانِكَ.»^۴

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۱۱) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۱۷) و احمد در «الزهد» (۷۲۱) و ابوداود در «الزهد» (۲۱۸) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۷).

۲. «مسلم» (۲۵۹۸).

۳. ابن ابی الدنيا در «الصمت وآداب اللسان» (۵۸۰).

۴. احمد در «الزهد» (۷۷۳) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۲۴) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۶۱).

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرموده است: سه چیز از بنیان کار آدمی زاد است؛ این که شکایت مصیبت را پیش کسی نبری، از درد و رنجوری ات به کسی نگویی و با زبانت از پاکی خویش سخن نگویی!».

از فضیل بن عیاض رضی الله عنه نقل شده که به مردی که در حال شکایت بود نگریست و گفت: «ای فلانی! شکایت آن که به تو رحم دارد را به کسی می‌بری که به تو رحمی ندارد؟!». ^۱ البته اگر فرد تنها در درد خود خبر دهد، بدون این که بی صبری و جزع کند یا شکایت خالق نزد مخلوق ببرد، اشکالی ندارد و امام بخاری رضی الله عنه در «کتاب المرضی» از صحیح بخاری، بابی در این باره آورده و از جمله دلایلی که ذکر کرده، این حدیث است که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! شما تب شدیدی دارید!»، و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَجَلْ إِنِّي أَوْعْتُكَ كَمَا يُوَعُّكَ رَجُلَانِ مِنْكُمْ» ^۲، یعنی: «آری! من به اندازه دو نفر از شما تب می‌کنم!».

۳۸. «عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: حُمِيَ لَيْلَةً كَفَّارَةً سَنَةً» ^۳

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: شبی تب کردن کفاره یک سال است!».

این که برخی گناهان مؤمن با مشقتها و سختی‌ها - از جمله بیماری‌های دنیا و سختی‌های قبر و احوال قیامت - محو شود، امری مسلم است و دلایل فراوانی در این باب وجود دارد، از جمله حدیث ابوسعید خُدْری رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلَا وَصَبٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا حُزْنٍ وَلَا أَذًى وَلَا غَمٍّ حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكَّهَا إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ» ^۴، یعنی: «هیچ رنج، بیماری، نگرانی، ناراحتی، آزار و غم و اندوهی به مسلمان نمی‌رسد، حتی خاری که در پایش فرو می‌رود، مگر اینکه الله مقداری از گناهانش را به سبب آن محو می‌سازد!». پس مصیبتی که به مسلمان می‌رسد، سبب محوشدن گناهانش می‌شود، اما پاداشی از مصیبت نمی‌برد، زیرا مصیبت فعل خود او نیست، بلکه وقتی بر مصیبت صبور باشد و شکیبایی کند

۱. «تاریخ دمشق» (۴۸/۴۰۱).

۲. «البخاری» (۵۶۴۸) و «مسلم» (۲۵۷۱).

۳. ابن ابی الدنیا در «المرض والكفارات» (۴۹).

۴. «البخاری» (۵۶۴۱) و «مسلم» (۲۵۷۲).

پاداش می‌برد.^۱ بیشتر علما معتقدند که این کفاره تنها برای گناهان صغیره است و گناهان کبیره را شامل نمی‌شود و راهی جز توبه از آن‌ها نیست.

این روایات بشارت بزرگی برای کسانی که زیاد بیمار می‌شوند یا به بیماری‌های خاص مبتلا هستند دارد.

۳۹. «عَنْ أَبِي قُدَامَةَ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ الْحَنَفِيِّ عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ قَالَتْ: كَانَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ سِتْوَنَ وَثَلَاثُمِائَةِ خَلِيلٍ فِي اللَّهِ يَدْعُو لَهُمْ فِي الصَّلَاةِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ رَجُلٌ يَدْعُو لِأَخِيهِ الْغَيْبِ إِلَّا وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَكَينِ يَقُولَانِ: فَلَكَ مِثْلُ ذَلِكَ! أَفَلَا أَرَعَبَ أَنْ تَدْعُو لِي الْمَلَائِكَةُ؟»^۲

ترجمه: «ام‌درداء رحمته الله می‌گوید: ابودرداء رحمته الله سی صد و شصت رفیق صمیمی - که دوستی‌اش با آنان برای خدا بود- داشت که در نماز برایشان دعا می‌کرد. از او در این باره پرسیدم و فرمود: کسی نیست که برای برادرش در غیاب او دعا کند، مگر آن‌که الله دو فرشته را موکَّل می‌گرداند که بگویند: مثل آن برای تو نیز باشد! آیا مایل نباشم که فرشتگان برایم دعا کنند؟!». عبارت اخیر، حدیثی است که خود ابودرداء رحمته الله از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ قَالَ الْمَلَكُ الْمُوَكَّلُ بِهِ: آمِينَ وَلَكَ بِمِثْلٍ»^۳، یعنی: «هرکس برای برادرش در غیاب او دعا کند، فرشته‌ای که برای همین گمارده شده می‌گوید: آمین، مثل آن برای تو نیز باشد!». امام اسحاق بن راهویه رحمته الله گفته است: «کمتر شبی هست که برای کسانی که از ما [روایت] نوشتند و کسانی که از آنان [روایت] نوشتیم دعا نکنم»^۴، و از امام عبدالرحمن بن مهدی رحمته الله نقل شده که گفت: «در هر نمازی برای شافعی دعا می‌کنم»^۵.

۱. «مجموع الفتاوی» (۳۰/۳۶۳).

۲. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۲) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۸۸).

۳. «مسلم» (۲۷۳۲).

۴. «المدخل إلى السنن الكبرى» (ص/۳۷۷).

۵. «تاریخ دمشق» (۵۱/۳۲۴).

۴۰. «عَنْ شُرَحْبِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: مُعَاتِبَةُ الْأَخِ أَهْوَنُ مِنْ فَقْدِهِ، وَمَنْ بِأَخِيكَ كُلَّهُ، فَأَعْطِ أَخَاكَ وَلِنْ لَهُ، وَلَا تُطْعِ بِهِ كَاشِحًا فَتَكُونَ مِثْلَهُ، غَدًا يَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَكْفِيكَ فَقْدَهُ، فَكَيْفَ تَبْكِيهِ فِي الْمَمَاتِ وَفِي الْحَيَاةِ تَرَكْتَ وَصْلَهُ؟»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: ملامت برادر از فقدانش آسان تر است. چه کسی می تواند جای برادرت را پر کند؟ پس به او مهر بورز و به نرمی با او رفتار کن. دنبال دشمنش نیفت که تو نیز مانند او خواهی بود. تو را فقدان او در فردایی که مرگش فرا رسد بس است و دیگر این گریستن هنگام مردن چیست؟ آن هم وقتی که زمان حیات، پیوندت را با او گسسته بودی؟».

۴۱. «عَنْ عَوْنٍ قَالَ: وَقَعَ رَجُلٌ فِي رَجُلٍ فَرَدَّ عَلَيْهِ آخَرُ، فَقَالَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ: لَقَدْ غَبَطْتُكَ؛ إِنَّهُ مَنْ ذَبَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ وَقَاهُ اللَّهُ.»^۲

ترجمه: «از عون بن عبدالله روایت شده که گفت: مردی به دیگری ناسزا گفت و شخص دیگری پاسخ او را داد. ام‌درداء رضی الله عنها به او گفت: واقعاً به تو غبطه خوردم؛ الله کسی که از آبروی برادرش دفاع کند را محفوظ می دارد!».

اصل عبارتی که ام‌درداء فرموده است در حدیثی حسن از طریق خود ایشان از همسرشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ رَدَّ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ النَّارَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۳

۴۲. «عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ الْمِصْرِيِّ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ رَأَى عَلَيْهِ بُرْدٌ وَثَوْبٌ أَبْيَضُ وَرَأَى عَلَى غُلَامِهِ بُرْدٌ وَثَوْبٌ أَبْيَضُ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ لَوْ أَخَذْتَ هَذَا الْبُرْدَ وَأَعْطَيْتَ غُلَامَكَ هَذَا الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ أَوْ أَخَذْتَ هَذَا الثَّوْبَ الْأَبْيَضَ وَأَعْطَيْتَ غُلَامَكَ الْبُرْدَ فَكَانَا ثَوْبَيْنِ مُتَّفَقَيْنِ؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: اكْسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَأَطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ.»^۴

۱. ابوداود در «الزهد» (۲۵۱) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۵) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۰).

۲. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۲۷۱۹۲).

۳. «سنن الترمذی» (۱۹۳۱) و «المسند» (۲۷۵۳۶).

۴. ابن سعد در «الطبقات الكبرى» (۴/۳۵۶).

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه با عبایی پشمین و جامه‌ای سفید دیده شد و غلامش نیز همین لباس‌ها را بر تن داشت. از ابودرداء رضی الله عنه پرسیدند: اگر این عبا را بگیری و آن جامه سفید را به غلامت دهی و یا جامه سفید را برای خود بگذاری و عبا را به او دهی، آن وقت جامه‌ها جفت خواهند شد. ابودرداء در پاسخ گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: به آنان از آن چه خود می‌پوشید بپوشانید و از آن چه خود می‌خورید غذا دهید!».

مانند همین برای کعب بن عمرو انصاری^۱ و ابوذر^۲ نیز اتفاق افتاده است و نشان می‌دهد که اصحاب رضی الله عنهم این توصیه زیبای دینی را عملی می‌کرده‌اند.

۴۳. «عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: كُنْتُ حَلَفَ عَمِّي سُلَيْمِ بْنِ عَتْرِ فَمَرَّ عَلَيْهِ كُرَيْبُ بْنُ أَبِرْهَةَ رَاكِبًا وَوَرَاءَهُ عُلُجٌ يَتَّبِعُهُ... قَالَ سُلَيْمٌ: سَمِعْتُ أَبَا الدَّرْدَاءِ يَقُولُ: لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَزْدَادُ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا مَا مُشِيَ خَلْفَهُ.»^۳

ترجمه: «هیثم بن خالد می‌گوید: همراه عمویم سلیم بن عتر بودم که کُرَیب بن ابرهه درحالی که سواره بود و غلامی اعجمی به دنبالش پیاده می‌رفت بر او گذشت. سلیم گفت: از ابودرداء رضی الله عنه شنیدم که می‌فرمود: هرچه بیشتر پشت سر بنده‌ای حرکت کنند، از الله دورتر می‌شود!».

جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه می‌گوید: «وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفتند، اصحابشان جلوی ایشان می‌رفتند»^۴.

۴۴. «عَنْ حَسَّانَ بْنِ عَطِيَّةَ قَالَ: شَكَأَ أَهْلُ دِمَشْقَ إِلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ قُلَّةَ التَّمْرِ، فَقَالَ: إِنَّكُمْ أَطْلُتُمْ حِيطَانَهَا وَأَكْثَرْتُمْ حَرَّاسَهَا فَأَتَاهَا الْوَيْلُ مِنْ فَوْقِهَا!»^۵

۱. «الأدب المفرد» (۱۸۷).

۲. «مصنف عبدالرزاق» (۱۹۲۰۸).

۳. ابن مبارک در «الزهد» (۳۹۴) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۲۱) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۵۰/۱۱۷).

۴. «سنن ابن ماجه» (۲۴۶) و «مسند أحمد» (۱۴۲۳۶).

۵. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۹۱).

ترجمه: «دمشقیان شکایت کم شدن خرما را پیش ابودرداء رضی الله عنه بردند و ایشان فرمود: شما دیوارها را برافراشتید و نگهبانان بسیاری بر آن گماردید، بلا هم از بالا بر آن فرود آمده است!».

۴۵. «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ قَالَ: كَانَ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ جَمَلٌ يُقَالُ لَهُ الدَّمُونُ، فَكَانَ إِذَا اسْتَعَارَهُ مِنْهُ رَجُلٌ قَالَ: لَا تَحْمِلْ عَلَيْهِ إِلَّا طَاقَتَهُ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الْمَوْتِ، قَالَ: يَا دَمُونُ! لَا تُخَاصِمْنِي عِنْدَ رَبِّي؛ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ أَحْمِلْ عَلَيْكَ إِلَّا مَا كُنْتَ تُطِيقُ!»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه شتری به نام دمون داشت و به کسی که آن را قرض می گرفت می گفت: چیزی سنگین تر از توانش سوارش مکن! هنگام مرگ به او گفت: ای دمون! از من نزد خدایم شکایت مکن؛ من هرگز بیش از توانت بر تو سوار نمی کردم!».

۴۶. «وَقَالَتْ أُمُّ الدَّرْدَاءِ: كَانَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُولُ: عِنْدَكُمْ طَعَامٌ؟ فَإِنْ قُلْنَا لَا، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ يَوْمِي هَذَا.»^۲

ترجمه: «امدرداء رضی الله عنها گفته که گاهی ابودرداء رضی الله عنه از غذا می پرسید و اگر می گفتیم نداریم، می فرمود: پس من امروز را روزه هستم!».

امام بخاری رحمه الله ذکر کرده که ابوطلحه، ابوهریره، ابن عباس و حذیفه رضی الله عنه نیز چنین می کرده اند و ابن ابی شیبه رحمه الله در باب «من كان يدعو بغدائه فلا يجد فيفرض الصوم» آثاری در این باره گرد آورده که روایت امدرداء رضی الله عنه از جمله آنها است و اصل مشروعیت این کار، حدیث ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها در صحیح مسلم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین می کرده اند.^۳

۱. ابن مبارک در «الزهد» (۱۱۷۳) و «ابن ابی الدنيا در الورع» (۱۷۹) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۸۵).

۲. بخاری آن را به طور معلق در «باب إذا نوى بالنهار صومًا» آورده است.

۳. «مسلم» (۱۱۵۴).

۴۷. «عَنْ أَبِي قَلَابَةَ أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ أَتَوْا أَبَا الدَّرْدَاءِ فَقَالُوا: إِنَّ إِخْوَانًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُقْرِئُونَكَ السَّلَامَ وَيَأْمُرُونَكَ أَنْ تُوصِيَهُمْ، قَالَ: فَأَقْرِئُوهُمْ السَّلَامَ، وَمُرُوهُمْ فَلْيُعْطُوا الْقُرْآنَ حَزَائِمَهُ، فَإِنَّهُ يَحْمِلُهُمْ عَلَى الْقَصْدِ وَالسَّهْوَةِ وَيَجَنِّبُهُمُ الْجَوَرَ وَالْحَزُونََةَ.»^۱

ترجمه: «گروهی از مردم کوفه نزد ابودرداء رضی الله عنه آمدند و گفتند: برادرانی از کوفه به شما سلام می‌رسانند و خواهان توصیه‌ای از جانب شما هستند. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: به آنان سلام رسانده و از آنان بخواهید که هدایت خود را به قرآن بسپارند؛ قرآن به مسیر درست و آسان رهنمود ساخته و از انحراف و مسیر دشوار دور می‌دارد!».

۴۸. «عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ كَانَ إِذَا دَخَلَ قَرْيَةً خَرِبَةً قَالَ: أَيُّنْ أَهْلُكَ يَا قَرْيَةُ؟ ثُمَّ يَقُولُ: ذَهَبُوا وَبَقِيَتِ الْأَعْمَالُ.»^۲

ترجمه: «هرگاه ابودرداء رضی الله عنه وارد قریه‌ای ویران می‌شد، بانگ می‌زد: ای قریه! اهالی تو کجايند؟! سپس با خود می‌گفت: خودشان رفتند و اعمالشان باقی مانده است!».

۴۹. «عَنْ سَالِمٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا هَمَّهُ الْإِسْلَامُ وَعَرَفَهُ ثُمَّ تَفَقَّدهَ لَمْ يَعْرِفْ مِنْهُ شَيْئًا!»^۳

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اگر مردی به فکر اسلام باشد و آن را بشناسد، سپس جویایش شود، چیزی از آن نخواهد یافت!».

در صحیح بخاری آمده که انس بن مالک رضی الله عنه فرمود: «اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لَا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلَّا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ، سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ صلی الله علیه و آله»، یعنی: «شکیبا باشید؛ زیرا تا زمانی که پروردگارتان را ملاقات کنید، هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی از آن بدتر خواهد بود! این را از پیغمبرتان صلی الله علیه و آله شنیدم».

۱. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۲۱۶۳).
 ۲. ابن مبارک در «الزهد» (۶۳۸) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۷۳۰۳) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۸).
 و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۵).
 ۳. ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۴۰۵۲۶).
 ۴. «البخاری» (۷۰۶۸).

انس بن مالک رحمته فرموده است: «إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالًا هِيَ أَدْنَىٰ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ، إِنْ كُنَّا نَعُدُّ عَلَىٰ عَهْدِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله الْمُؤَبَّاتِ»^۱، یعنی: «شما اعمالی انجام می‌دهید که در چشمتان از مو باریک‌تر است، ولی ما در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را از اعمال هلاکت‌بار به‌شمار می‌آوردیم!». حمید به هلال رحمته می‌گوید که به ابوقتاده رحمته -هر دو از راویان این روایت هستند- گفتم: «اگر عبادۀ زمان ما را دریافته بود چه می‌فرمود؟!».

ابن وضاح رحمته نیز در اثری دیگر در همین معنا از ابودرداء رحمته آورده که اوزاعی رحمته -راوی اثر- گفته است: «اگر ابودرداء / امروز بود چه می‌فرمود؟!»، و عیسی بن یونس رحمته -آن که از اوزاعی روایت کرده است- گفته است: «اگر اوزاعی به زمان ما می‌رسید چه می‌فرمود؟!». ^۲

البته این امر نسبی است و هر کدام از این پیشوایان و بزرگان، روزگار گذشته را با روزگار خویش مقایسه کرده است و این از طرفی اجر بزرگ کسانی را نشان می‌دهد که در زمان خرابی و فساد به صلاح و اصلاح مشغول‌اند و از طرف دیگر برتری و ارجحیت راه و روش سلف صالح را یادآور می‌شود؛ زیرا وقتی هر روزگاری از زمان پیش از خود بدتر باشد، عاقلان به سرچشمه باز می‌گردند تا دین خالص را بشناسند.

۵۰. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ خُشُوعِ النَّفَاقِ، قِيلَ لَهُ: وَمَا خُشُوعُ النَّفَاقِ؟ قَالَ: أَنْ يَرَى الْجَسَدُ حَاشِعًا وَالْقَلْبُ لَيْسَ بِخَاشِعٍ»^۳

ترجمه: «ابودرداء رحمته فرمود: از خشوع نفاق به الله پناه ببرید! گفتند: خشوع نفاق چیست؟ فرمود: این که بدن ظاهراً خاشع ولی قلب از خشوع خالی باشد!.

امام ابن قیم رحمته نوشته است: «تفاوت خشوع ایمان و خشوع نفاق این‌جا است که در خشوع ایمان، قلب با تعظیم و اجلال و وقار و مهابت و حیا برای الله خاشع می‌شود و برای الله در اثر بیم، شرم، محبت، حیا، مشاهده نعمت‌های او و خطاهای خودش می‌شکند، پس قلب

۱. همان (۶۴۹۲).

۲. «البدع والنهي عنها» (۱۵۷).

۳. ابن مبارک در «الزهد» (۱۴۳) و ابن ابی شیبہ در «المصنف» (۳۸۴۵۴) و احمد در «الزهد» (۷۶۲) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۸۳).

ناگزیر خشوع می یابد و خشوع جوارح به دنبال آن خواهد آمد. ولی در خشوع نفاق، قلب فروتن نیست و خشوع/اعضای بدن نیز از سر تظاهر و تکلف است!.^۱

۵۱. «عَنِ ابْنِ حَلْبَسٍ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ قَالَ: عَمَلُ صَالِحٍ قَبْلَ الْغَزْوِ، فَإِنَّكُمْ إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ بِأَعْمَالِكُمْ».^۲

ترجمه: «ابودرداء رحمه الله فرمود: پیش از غزو عمل صالحی انجام دهید که شما به وسیله اعمالتان می جنگید!».

مراد این است که عمل صالح سبب پایداری مجاهد در برابر دشمن می شود.

۵۲. «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: إِنَّمَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ زَلَّةَ عَالِمٍ وَجِدَالَ الْمُنَافِقِ بِالْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنَ حَقٌّ وَعَلَى الْقُرْآنِ مَنَارٌ كَمَنَارِ الطَّرِيقِ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ غَنِيًّا مِنَ الدُّنْيَا فَلَا دُنْيَا لَهُ».^۳

ترجمه: «ابودرداء رحمه الله گفت: تنها از لغزش عالم و جدال منافق با قرآن بر شما هراسانم، با این که قرآن حق است و بر قرآن راهنمایی چون نشانه راه هست، و کسی که از دنیا بی نیاز نباشد دنیایی ندارد!».

مانند این اثر از معاذ بن جبل رحمه الله و سلمان فارسی رحمه الله نیز نقل شده و شبیه بخش نخست آن از قول امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رحمه الله نیز به ثبوت رسیده است: «ثَلَاثٌ يَهْدِمَنَّ الدِّينَ زَلَّةُ الْعَالِمِ وَجِدَالُ مُنَافِقٍ بِالْقُرْآنِ وَأَثِمَةُ مُضِلُّونَ»^۴، یعنی: «سه چیز دین را از بین می برند؛ لغزش عالم و جدال منافق با قرآن و پیشوایان گمراه کننده!».

۱. «الروح» (۲/۶۵۵).

۲. احمد در «الزهد» (۷۲۴) و ابوداود در «الزهد» (۲۵۲)، بخاری نیز عنوان باب را از بخش نخست بر گرفته و بخش دوم را به طور معلق از ایشان نقل کرده است.

۳. احمد در «الزهد» (۷۷۲) و ابونعیم در «حلیة الأولیاء» (۱/۲۱۹) و ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم وفضله» (۱۸۶۸).

۴. «صفة النفاق» (۳۰) و «حلیة الأولیاء» (۴/۱۹۶) و «جامع بیان العلم وفضله» (۲/۹۷۹).

۵۳. «عَنْ قَتَادَةَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الدَّرْدَاءِ عَنْ إِتْيَانِ النِّسَاءِ فِي أَدْبَارِهِنَّ فَقَالَ: هَلْ يَفْعَلُ ذَلِكَ إِلَّا كَافِرٌ؟»^۱

ترجمه: «از ابودرداء رضی الله عنه درباره همبسترشدن با زنان از پشت پرسیده شد و ایشان فرمود: مگر جز کافر کسی چنان می کند؟!».

امام ابن قیم رحمه الله در «زاد المعاد» می گوید: «همبستری از پشت، بر زبان هیچ پیغمبری از پیغمبران حلال نشده است»^۲ سپس در ادامه به دلایل قرآنی، روایی، طبّی و عقلی استدلال می کند. مراد از واژه «کافر» در این جا این نیست که چنان عملی انسان را از اسلام خارج می سازد، بلکه مراد کفر اصغر است، مانند آن که در حدیث آمده است: «لَا تَرَجِعُوا بَعْدِي كُفْرًا يَصْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^۳.

۵۴. «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَأُمِّ الدَّرْدَاءِ: إِذَا غَضِبْتُ فَارْضِينِي وَإِذَا غَضِبْتُ أَرْضِيكِ فَإِذَا لَمْ نَكُنْ هَكَذَا مَا أَسْرَعَ مَا نَفْتَرِقُ!»^۴

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه به ام‌درداء رضی الله عنها گفت: هرگاه خشمگین شدم، مرا خشنود ساز و من نیز هرگاه خشمگین شوی، خشنودت می سازم؛ اگر چنین نباشیم، خیلی زود از هم جدا می شویم!».

ابراهیم بن ادهم رحمه الله که راوی است، به بقیّه بن ولید رضی الله عنه که خبر را از او شنیده، گفت: «ای برادرم! برادران نیز باید چنین باشند و الا خیلی زود فراقشان خواهد رسید!».

۱. عبدالرزاق در «المصنف» (۲۲۰۳۵) و ابن ابی شیبّه در «المصنف» (۱۷۶۴۷) و احمد در «المسند» (۶۹۶۷) و

طبری در «جامع البیان» (۳/۷۵۳).

۲. «زاد المعاد» (۴/۳۶۹).

۳. «البخاری» (۱۲۱) و «مسلم» (۶۵).

۴. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۷۰/۱۵۱).

۵۵. «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نُمَيْرٍ عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ أَنَّهَا قَالَتْ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ عِنْدَ الْمَوْتِ: إِنَّكَ خَطَبْتَنِي إِلَى أَبَوَيَّ فِي الدُّنْيَا فَأَنْكَحَاكَ وَإِنِّي أَخْطُبُكَ إِلَى نَفْسِكَ فِي الْآخِرَةِ! قَالَ: فَلَا تَنْكِحِي بَعْدِي.»^۱

ترجمه: «ام‌درداء رضی‌الله‌عنه به ابودرداء رضی‌الله‌عنه پیش از وفاتش گفت: تو در دنیا مرا از والدینم خواستگاری کردی و مرا به ازدواجت در آوردند، من نیز در آخرت تو را از خودت خواستگاری خواهم کرد! ابودرداء گفت: بنابراین پس از من با کسی ازدواج نکن!».

در روایتی دیگر آمده که گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ خَطَبَنِي فَتَرَوَّجَنِي فِي الدُّنْيَا اللَّهُمَّ فَأَنَا أَخْطُبُهُ إِلَيْكَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُرَوِّجَنِي فِي الْجَنَّةِ»، یعنی: «بارالها! ابودرداء مرا در دنیا خواستگاری کرد و با من ازدواج کرد، من نیز او را از تو خواستگاری می‌کنم و می‌خواهم که او را در بهشت به ازدواج من در بیاوری!».

۵۶. «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي عَبْلَةَ عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهَا فَقَالَ: إِنَّ رَجُلًا نَالَ مِنْكَ عِنْدَ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَقَالَتْ: إِنَّ نُوْبَنَ بِمَا لَيْسَ فِينَا فَطَالَمَا زُكِّيْنَا بِمَا لَيْسَ فِينَا!»^۲

ترجمه: «مردی نزد ام‌درداء آمده و به ایشان گفت: مردی نزد عبدالملک از شما بد گفته است! فرمود: باکی نیست که ما را به چیزی که در ما نیست متهم سازند؛ بارها ما را به چیزی که در ما نیست تزکیه کرده‌اند!».

عبدالملک رضی‌الله‌عنه همان عبدالملک بن مروان بن حکم از خلفای اموی است که ابن سعد رضی‌الله‌عنه گفته است: «پیش از خلافت مردی عابد و پارسا بود»، و ذهبی رضی‌الله‌عنه بیوگرافی‌اش را در «سیر اعلام النبلاء» آورده و او را به فراوانی علم ستوده است.^۳

۱. طحاوی در «شرح مشکل الآثار» (۲/۱۲۲) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۷۰/۱۵۲).

۲. بخاری در «الأدب المفرد» (۴۲۰) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۷۰/۱۶۱).

۳. «سیر اعلام النبلاء» (۴/۲۴۶).

۵۷. «عَنْ لُقْمَانَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ قَالَ: يَا رَبُّ مُكْرِمٍ لِنَفْسِهِ وَهُوَ لَهَا مُهِينٌ وَيَا رَبُّ شَهْوَةٌ سَاعَةٌ قَدْ أُورِثَتْ صَاحِبَهَا حُزْنًا طَوِيلًا!»^۱

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه گفت: بسیاریند آنان که در پی فربه‌ساختن نفس خویش‌اند، حال آن‌که خوارش داشته‌اند، و چه بسا شهوت لحظه‌ای که حزن و اندوهی طولانی برای صاحبش به بار آورده است!».

۵۸. «عَنْ أَبِي هُرَيْرٍ عَنْ أُمِّ الدَّرْدَاءِ أَنَّهَا قَالَتْ: الدُّنْيَا أَسْحَرُ لِقَلْبِ الْعَبْدِ مِنْ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا آتَرَهَا عَبْدٌ قَطُّ إِلَّا أَصْرَعَتْ خَدَّهُ!»^۲

ترجمه: «ام‌درداء رضی الله عنها فرمود: دنیا نسبت به قلب از هاروت و ماروت هم سحرتر است و هیچ بنده‌ای دنیا را بر آخرت ترجیح نمی‌دهد مگر اینکه دنیا او را خوار سازد!».

۵۹. «عَنْ جُبَيْرِ بْنِ نَفِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الدَّرْدَاءِ مَنَزِلَهُ بِحِمَصَ فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي مَسْجِدِهِ فَلَمَّا جَلَسَ يَتَشَهَّدُ فَجَعَلَ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ النِّفَاقِ. فَلَمَّا أَنْصَرَفَ قُلْتُ لَهُ: عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ! مَا أَنْتَ وَالنِّفَاقَ؟ مَا شَأْنُكَ وَمَا شَأْنُ النِّفَاقِ؟ فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفِّرَا -ثَلَاثًا- مَنْ يَأْمَنُ الْبَلَاءَ؟ مَنْ يَأْمَنُ الْبَلَاءَ؟ وَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُفْتَنَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَيَنْقَلِبُ عَنْ دِينِهِ.»^۳

ترجمه: «جُبیر بن نفیر می‌گوید: به منزل ابودرداء رضی الله عنه در حمص رفتم که در نمازگاه خویش نماز می‌گزارد و وقتی نشست و تشهد گفت، از نفاق به الله عزوجل پناه می‌برد! وقتی نمازش را تمام کرد به او گفتم: خدایت بیامرزد ای ابودرداء! تو کجا و نفاق کجا؟! تو را با نفاق چکار؟! فرمود: بارالها غفران -سه بار تکرار کرد- چه کسی از بلا ایمن است؟ چه کسی از بلا ایمن است؟ به الله سوگند که مرد در ساعتی به فتنه می‌افتد و از دینش به‌در می‌شود!».

۱. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۷۳).

۲. احمد در «الزهد» (۹۲۰).

۳. فریابی در «صفة النفاق» (۶۹) و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴۷/۱۸۲).

امام بخاری رحمته الله در صحیح خویش به طور معلق از ابن ابی مُلیکه رحمته الله نقل کرده است: «أَذْرَكْتُ ثَلَاثِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّهُمْ يَخَافُ النِّفَاقَ عَلَى نَفْسِهِ»، یعنی: «سی تن از اصحاب پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دریافتم که همگی از نفاق بر خویش هراسان بودند!»، و ابن رجب رحمته الله می‌گوید: «نفاق دو نوع است: نفاق اصغر و نفاق اکبر، و نفاق اصغر نفاق عمل است، یعنی همین نفاقی که اینان از آن می‌ترسیدند؛ پس کسی که در طول زندگی خصلت‌های نفاق اصغر بر او فزونی کند، ترس این هست که نفاق اصغر به نفاق اکبرش بکشد تا این‌که به کلی جامه دین از تن بیرون کند!».¹

۶۰. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: إِذَا حَلَيْتُمْ مَصَاحِفَكُمْ وَرَخَرَفْتُمْ مَسَاجِدَكُمْ فَالِدَّمَارُ عَلَيْكُمْ».²

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله فرمود: هرگاه مصاحفتان را آراستید و مساجدتان را طلاکاری کردید، هلاکت بر شماست!».

۶۱. «عَنْ أَبِي مَرْثَةَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: أَوْصَانِي حَبِيبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِثَلَاثٍ لَنْ أَدْعَهُنَّ مَا عِشْتُ: بِصِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ، وَصَلَاةِ الصُّحَى، وَبِأَنْ لَا أَنَامَ حَتَّى أُوتِرَ».³

ترجمه: «ابودرداء رحمته الله می‌گوید: محبوبم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا به سه چیز وصیت فرمودند که تا زمانی که زنده‌ام ترک نمی‌کنم: روزه‌گرفتن سه روز از هر ماه، نماز صُحی و این‌که بدون خواندن نماز وتر نخوابم.»

۶۲. «عَنْ صَمْرَةَ بْنِ حَبِيبٍ أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ قَالَ: إِنَّ مِنْ فِقْهِ الْمَرْءِ إِقْبَالَهُ عَلَى حَاجَتِهِ حَتَّى يُقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ وَقَلْبُهُ فَارِغٌ».⁴

۱. «فتح الباری» (۱/۱۹۵).

۲. ابن مبارک در «الزهد» (۷۹۷) و عبدالرزاق در «المصنف» (۵۲۷۸).

۳. «مسلم» (۷۲۲)، و مثل آن از ابوهریره نیز نقل شده است.

۴. بخاری آن را به‌طور معلق در «کتاب الأذان» آورده و ابن مبارک در «الزهد» (۱۱۴۲) آن را به‌طور موصول نقل کرده است.

ترجمه: «ابودرداء رضی الله عنه گفت: از فقاقت فرد این است ابتدا حاجتش را برآورده سازد، سپس با قلب آسوده به نماز روی آورد».

امام بخاری رحمه الله این اثر را در «باب إذا حضر الطعام وأقيمت الصلاة» آورده و پس از آن روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا وُضِعَ الْعِشَاءُ وَأُقِيِمَتِ الصَّلَاةُ قَابِدُوا بِالْعِشَاءِ»^۱، یعنی: «وقتی شام آوردند و نماز برپا گردید، با شام آغاز کنید». همچنین آمده که فرمودند: «لَا صَلَاةَ بِخَصْرَةِ الطَّعَامِ وَلَا وَهُوَ يُدْفِعُهُ الْأَخْبَثَانِ»^۲، یعنی: «هنگام حاضر بودن غذا و نیز هنگامی که بول و غائط به فرد فشار می آورند، نمازی نیست». احادیث دیگری در این باره نقل شده اند و این امر و نهی نبوی به خاطر آن است که فرد گرسنه یا کسی که نیازمند قضای حاجت باشد، نماز را شتابان و بدون حضور قلب ادا می کند و از مقاصد والای نماز محروم می ماند.

کتاب با یاری الله متعال به پایان رسید

والحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد

وآله وصحبه أجمعین

۱. «البخاري» (۶۷۱).

۲. «مسلم» (۵۶۰).

منابع

١. ابن أبي الدنيا، **الحلم**، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤١٣ هـ
٢. ابن أبي الدنيا، **الشكر**، الكويت: المكتب الإسلامي، ١٤٠٠ هـ
٣. ابن أبي الدنيا، **الرضا عن الله بقضائه**، بومباي: الدار السلفية، ١٤١٠ هـ
٤. ابن أبي الدنيا، **الصمت وآداب اللسان**، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤١٠ هـ
٥. ابن أبي الدنيا، **المرض والكفارات**، بومباي: الدار السلفية، ١٤١١ هـ
٦. ابن أبي الدنيا، **الورع**، الكويت: الدار السلفية، ١٤٠٨ هـ
٧. ابن أبي شيبة، **المصنف**، الرياض: دار كنوز إشبيلية، ١٤٣٦ هـ
٨. ابن الأثير، **النهاية في غريب الحديث والأثر**، بيروت: المكتبة العلمية، ١٣٩٩ هـ
٩. ابن القيم، **الروح**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤٠ هـ
١٠. ابن القيم، **الوابل الصيب**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤٠ هـ
١١. ابن القيم، **زاد المعاد**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤٠ هـ
١٢. ابن القيم، **طريق الهجرتين**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤٠ هـ
١٣. ابن القيم، **مدارج السالكين**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤١ هـ
١٤. ابن القيم، **مفتاح دار السعادة**، الرياض: دار عطاءات العلم، ١٤٤٠ هـ
١٥. ابن المبارك، **الزهد**، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٨ م
١٦. ابن بطة، **الإبانة الكبرى**، الرياض: دار الراية، ١٤١٥ هـ
١٧. ابن تيمية، **العبودية**، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٤٢٦ هـ
١٨. ابن تيمية، **مجموع الفتاوى**، المدينة النبوية: مجمع الملك فهد، ١٤٢٥ هـ
١٩. ابن رجب، **جامع العلوم والحكم**، دمشق: دار ابن كثير، ١٤٢٩ هـ
٢٠. ابن رجب، **فتح الباري**، المدينة النبوية: مكتبة الغرباء الأثرية، ١٤١٧ هـ
٢١. ابن رجب، **مجموع رسائل ابن رجب الحنبلي**، القاهرة: الفاروق، ١٤٢٥ هـ
٢٢. ابن سعد، **الطبقات الكبرى**، القاهرة: مكتبة الخانجي، ١٤٢١ هـ
٢٣. ابن عبد البر، **جامع بيان العلم وفضله**، الرياض: دار ابن الجوزي، ١٤١٤ هـ
٢٤. ابن عساکر، **تاريخ دمشق**، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ هـ

٢٥. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، بيروت: دار الرسالة العالمية، ١٤٣٠ هـ
٢٦. ابن منظور، لسان العرب، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ هـ
٢٧. ابن وضاح، البدع والنهي عنها، القاهرة: مكتبة ابن تيمية، ١٤١٦ هـ
٢٨. أبو داود، الزهد، حلوان: دار المشكاة، ١٤١٤ هـ
٢٩. أبو داود، سنن أبي داود، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٣٠ هـ
٣٠. أبو نعيم الأصبهاني، حلية الأولياء، القاهرة: مطبعة السعادة، ١٣٩٤ هـ
٣١. أحمد بن حنبل، الزهد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ هـ
٣٢. أحمد بن حنبل، المسند، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٢١ هـ
٣٣. البخاري، الأدب المفرد، القاهرة: المطبعة السلفية، ١٣٧٩ هـ
٣٤. البخاري، خلق أفعال العباد، الرياض: دار المعارف، ١٣٩٨ هـ
٣٥. البخاري، صحيح البخاري، بيروت: دار طوق النجاة، ١٤٤٢ هـ
٣٦. الترمذي، سنن الترمذي، بيروت: دار الغرب الإسلامي، ١٩٩٦ م
٣٧. الحاكم النيسابوري، المستدرک على الصحيحين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ هـ
٣٨. الخطابي، غريب الحديث، دمشق: دار الفكر، ١٤٠٢ هـ
٣٩. الخطيب البغدادي، تقييد العلم، بيروت: إحياء السنة النبوية، ١٩٧٤ م
٤٠. الدارمي، المسند، الرياض: دار المغني، ١٤٢١ هـ
٤١. الذهبي، سير أعلام النبلاء، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ هـ
٤٢. الطبري، جامع البيان، القاهرة: دار هجر، ١٤٢٢ هـ
٤٣. الطحاوي، شرح مشكل الآثار، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٥ هـ
٤٤. الفريابي، صفة النفاق، طنطا: دار الصحابة للتراث، ١٤٠٨ هـ
٤٥. عبد الرزاق الصنعاني، المصنف، القاهرة: دار التأصيل، ١٤٣٧ هـ
٤٦. مسلم، صحيح مسلم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٧٤ هـ